



An Analysis of the Presence and Absence of the Nietzschean Übermensch in Sadegh Hedayat's *The Blind Owl*

Zahra Ansari^{1*}, Farzad Baloo², Siavash Haghjou³, Reza Satari⁴

1. PhD Student, Persian Language and Literature Dept., Mazandaran University, Babolsar, Iran

2. Associate Professor, Persian Language and Literature Dept., Mazandaran University, Babolsar, Iran

3. Associate Professor, Persian Language and Literature Dept., Mazandaran University, Babolsar, Iran

4. Associate Professor, Persian Language and Literature Dept., Mazandaran University, Babolsar, Iran

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research

Article

Received:

27/01/2025

Accepted:

20/08/2025

This study, with a philosophical-critical approach, examines the concept of the "Presence and Absence of Nietzschean Übermensch" (1844-1900) in Sadegh Hedayat's novel *The Blind Owl* (1281-1330). The analysis is situated within the context of the nihilistic and identity crises in Iran during the early Pahlavi period, and in connection with Hedayat's "Romantic Nationalism" philosophy. Hedayat, by employing ancient myths, metaphorical language, and philosophical symbolism, reinterprets the concept of the Übermensch, emphasizing foundational concepts such as "decay of foundations," "will to power," and "eternal recurrence" as responses to passive nihilism and as efforts to create new values. Throughout the narrative, three forms of nihilism are identified: "passive" nihilism (absence of the Übermensch), "active" nihilism (presence of the Übermensch), and an "intermediate" state, which reflects the oscillating identity of the Iranian individual in confrontation with tradition and modernity. Characters such as Lakaté and the riffraff (representatives of intermediate characters) reveal the inner contradictions of the narrator and drive him toward reflection on identity and meaning. Bogam-Dasi (the symbol of the Eastern Übermensch) and the old man with the ragged clothes (the symbol of active nihilism) lead the narrator toward accepting existential crises and creating new meaning. The open-ended conclusion of the novel serves as both a symbol of the endless search for individual and national identity and a reflection of Hedayat's self-inflicted death connected to active nihilism and Nietzsche's concept of "eternal recurrence." Ultimately, this study, by offering an interdisciplinary reading, presents a novel framework for examining identity and cultural crises in the intersection of philosophy, modern literature, and social studies.

Keywords: Nietzsche, Nihilism, Übermensch, Hedayat, *The Blind Owl*.

Cite this article: Ansari, Zahra; Baloo, Farzad; Haghjou, Siavash; & Satari, Reza. (2025). An analysis of the presence and absence of the Nietzschean Übermensch in Sadegh Hedayat's *The Blind Owl*. *Interdisciplinary Research in Persian Language and Literature*, Vol. 4, New Series, No.1, spring and summer 2025: pages:55-80.
DOI: 10.30479/IRPLI.2025.22122.1301



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

*Corresponding Author: Zahra Ansari

Address: Department of Persian Language and Literature, Mazandaran University, Babolsar, Iran

E-mail: ansari6746@gmail.com

بررسی حضور و غیاب مفهوم ابرانسان نیچه‌ای در رمان بوف‌کور صادق هدایت

زهرا انصاری^{۱*}، فرزاد بالو^۲، سیاوش حق جو^۳، رضا ستاری^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۲. دانشیار، دکترای زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۳. دانشیار، دکترای زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۴. دانشیار، دکترای زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

این پژوهش با رویکردی فلسفی - انتقادی، مفهوم «حضور و غیاب ابرانسان نیچه‌ای» (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) را

مقاله پژوهشی

در رمان بوف‌کور هدایت (۱۳۳۰ - ۱۲۸۱) بررسی می‌کند. تحلیل در بستر بحران‌های نیهیلیستی و هویتی

ایران دوره پهلوی اول و در پیوند با تفکر «ناسیونالیسم رمانتیک» هدایت انجام شده است. هدایت با استفاده از

دریافت:

اسطوره‌های کهن و زبان استعاره‌ای، و نمادپردازی فلسفی، ایده ابرانسان را با تأکید بر مفاهیم اساسی

۱۴۰۳/۱۱/۰۸

«بنیادگرایی»، «اراده معطوف به قدرت»، و «بازگشت جاودانه» به‌عنوان پاسخی به نیهیلیسم منفعل و تلاشی

پذیرش:

برای خلق ارزش‌های نوین بازآفرینی می‌کند. در جریان روایت، سه وضعیت از نیهیلیسم شناسایی شده است:

۱۴۰۴/۰۵/۲۹

نیهیلیسم «منفعل» (غیاب ابرانسان)، نیهیلیسم «فعال» (حضور ابرانسان)، و وضعیت «بینابینی» که بازتابی از

نوسان هویتی انسان ایرانی در تقابل با سنت و مدرنیته است. شخصیت‌هایی مانند لکاته و رجاله‌ها (نماینده

شخصیت‌های بینابینی)، تضادهای درونی راوی را نمایان کرده و او را به تأمل در هویت و معنا سوق می‌دهند.

بوگام‌داسی (نماد ابرانسان شرقی) و پیرمرد خنزرنیزی (نماد نیهیلیسم فعال)، راوی را به پذیرش بحران‌های

اگزیستانسیالیستی و خلق معنای نوین سوق می‌دهند. پایان‌باز رمان، هم نمادی از جست‌وجوی بی‌پایان برای

هویت فردی و ملی و هم بازتابی از پیوند مرگ خودخواسته هدایت با نیهیلیسم فعال و مفهوم «بازگشت

جاودانه» نیچه‌ای است. در نهایت این مطالعه، با ارائه خوانشی میان‌رشته‌ای، الگویی نوین برای بررسی

بحران‌های هویتی و فرهنگی در پیوند میان فلسفه، ادبیات مدرن و مطالعات اجتماعی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نیچه، نیهیلیسم، ابرانسان، هدایت، بوف‌کور

استناد: انصاری، زهرا؛ بالو، فرزاد؛ حق جو، سیاوش؛ ستاری، رضا. (۱۴۰۴). بررسی حضور و غیاب مفهوم ابرانسان نیچه‌ای

در رمان بوف‌کور صادق هدایت، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال چهارم، دوره جدید، شماره

اول، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۵۵-۸۰

DOI: 10.30479/IRPLI.2025.21440.1239



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

* نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: ansari6746@gmail.com

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

مدرنیته با چالش کشیدن کلان‌روایت‌های دینی، متافیزیکی و اخلاقی، به فروپاشی نظام‌های ارزشی سنتی انجامید و مفاهیمی چون خدا، انسان و جهان را در معرض بحران معنا قرار داد. نیچه این وضعیت را نشانه نیهیلیسم می‌داند؛ شکلی از بی‌معنایی که با «مرگ خدا» آغاز می‌شود و ارزش‌های پیشین را بی‌اعتبار می‌سازد. او در پاسخ به این بحران، مفهوم «ابرانسان» (Übermensch) را مطرح کرد؛ سوژه‌ای که با عبور از نیهیلیسم منفعل، و با «اراده معطوف به قدرت»، به بازآفرینی ارزش‌ها، در جهان فاقد بنیادهای مطلق می‌پردازد (نیچه، ۱۳۹۰: ۱۵۷؛ Young, 2010: 70-72). در ایران دوره پهلوی اول، مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه همراه با گسست از سنت، بحران هویت فرهنگی - اجتماعی گسترده‌ای پدید آورد. این بحران در دو گفتمان متضاد جلوه‌گر شد: ناسیونالیسم دولتی با تکیه بر اسطوره ایران باستان (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۸۶) و ناسیونالیسم رمانتیک با تأمل درونی بر وضعیت سوژه ایرانی، که در آثار هدایت - به‌ویژه بوف‌کور - به اوج رسید.

بوف‌کور با روایت چندلایه، ساختار غیرخطی و زبان نمادین، تصویر پیچیده‌ای از انسان ایرانیِ درگیر با تهی‌شدگی معنا ارائه می‌دهد. از نگاه احمدی این اثر بازتاب سرخوردگی‌های ذهنی و هستی‌شناختی نویسنده است (احمدی، ۱۳۷۷: ۱۸۲) و از منظر میرعابدینی، بازنمایی روشن‌فکران مایوس پس از مشروطه محسوب می‌شود (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۹۱). پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای و تحلیل فلسفی - انتقادی، مفاهیم نیهیلیسم و ابرانسان را در بوف‌کور واکاوی می‌کند؛ تا نسبت این مفاهیم را با بحران هویت در ساحت سوژه ایرانی بررسی نماید.

۲-۱. سؤالات پژوهش

۱. بازتاب ویژگی ابرانسان نیچه‌ای در شخصیت‌ها و موقعیت‌های بوف‌کور چگونه است؟
۲. کدام ویژگی‌های ابرانسان نیچه‌ای در این رمان حضور و یا غیاب دارند؟
۳. تجلی نیهیلیسم نیچه‌ای در بوف‌کور تا چه حد مشهود است؟

۳-۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای و فلسفی - انتقادی انجام شده است و از روش تحلیل محتوای تماتیک بهره می‌برد. مراحل اصلی شامل:

۱. استخراج تماتیک (مضمونی) نیهیلیسم و ابرانسان در بوف‌کور؛
۲. بازخوانی مفاهیم کلیدی نیچه در بستر بحران هویت ایرانی؛
۳. طبقه‌بندی شخصیت‌ها براساس سه وضعیت نیهیلیستی (منفعل، فعال، بینابینی) و تحلیل نقش آن‌ها در بازنمایی الگوی ابرانسان است.

۴-۱. نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در سه سطح نظری، روشی و مفهومی است. در سطح نظری، ایده ابرانسان با تمرکز بر نقدهای بنیادین - افلاطون‌باوری، اخلاق مسیحی و مدرنیته - در بوف‌کور بازخوانی شده و مفاهیمی چون: مرگ خدا، اراده معطوف به قدرت و بازگشت جاودانه در قالب بنیان‌های هستی‌شناختی روایت مورد بررسی قرار گرفته است. در سطح روشی، با رویکردی میان‌رشته‌ای و خوانش فلسفی - تفسیری، متن در بستر اجتماعی و مدرن‌شدگی ایران دهه ۳۰ تحلیل شده است. در سطح مفهومی، مفهوم «وضعیت بینابینی» برای تبیین تعلیق سوژه ایرانی میان دو قطب نیهیلیسم و ایده «ابرانسان شرقی» به‌عنوان طرحی بومی برای معناآفرینی مطرح شده است.

۵-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پیشین عمدتاً با رویکردهای روان‌شناختی، ساختاری یا تطبیقی به آثار هدایت پرداخته‌اند. صنعتی (۱۳۸۰) با رویکردی روان‌تحلیل‌گرانه به ساخت‌شکنی شخصیت‌ها در بوف‌کور پرداخته و بالو و خبازی (۱۳۹۷) مؤلفه‌های نیهیلیستی را با اندیشه نیچه و خیام تطبیق داده‌اند. کوشکی و همکاران (۱۳۹۹) با تمرکز بر پوچ‌گرایی در بوف‌کور و مالون می‌میرد، به مقایسه‌ای تطبیقی میان هدایت و بکت دست زده‌اند. با این حال، مطالعات مذکور به‌طور مستقیم و عمیق به بنیان‌های فلسفی نیچه به‌ویژه در ارتباط با ابرانسان و بحران هویت ایرانی نپرداخته‌اند. پژوهش حاضر با ارائه چنین رویکرد نوآورانه‌ای، افقی نو در مطالعات میان‌رشته‌ای می‌گشاید.

۲. تبیین مبانی نظری: نقد سه گانه غرب و خاستگاه ابرانسان

تحلیل ایده «ابرانسان» در بوف‌کور مستلزم درک بنیان‌های انتقادی اندیشه نیچه نسبت به سه مؤلفه محوری سنت فلسفی غرب است: افلاطون‌باوری، اخلاق مسیحی و مدرنیته. نیچه این سه گانه را زمینه‌ساز شکل‌گیری توهمات متافیزیکی، سرکوب اراده و زوال معنای هستی انسان مدرن می‌داند. این مسیر انتقادی، در مفاهیمی چون مرگ خدا، نیهیلیسم و نهایتاً ابرانسان تبلور می‌یابد و کلیت پروژه فلسفی او را سامان می‌دهد؛ پروژه‌ای که خود از آن با تعبیر «فلسفیدن با پتک» یاد می‌کند (نیچه، ۱۳۸۴ الف: ۸).

۲-۱. نیچه و ساختار انتقادی سه گانه

۲-۱-۱. نقد افلاطون‌باوری و حقیقت مطلق: نیچه با رد ایده‌آلیسم متافیزیکی، حقیقت را امری تاریخی و زاده تفسیر می‌داند، نه امری ازلی یا مطلق. «حقیقت‌ها سکه‌های بی‌رنگ و فرسوده‌ای‌اند که دیگر اعتبار ندارند» (نیچه، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

۲-۱-۲. نقد اخلاق مسیحی: نیچه اخلاق مسیحی را تبلور اراده معطوف به ضعف، ترس و کینه می‌داند و آن را «اخلاق بردگان» می‌نامد. در تقابل با آن، از «اخلاق سروران» دفاع می‌کند؛ اخلاقی که بر فردیت، قدرت و آفرینش‌گری استوار است (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۵۶؛ حقیقی، ۱۳۷۹: ۹۷).

۲-۱-۳. نقد مدرنیته: نیچه مدرنیته را امتداد میراث افلاطونی - مسیحی در قالبی سکولار می‌بیند؛ ساختاری که با افول دین، سلطه منطق بازار و ماشینی‌شدن زندگی، به بحران معنا و زوال فردیت منجر می‌شود (نیچه، ۱۳۸۷: ۴۶). این سه مؤلفه در مفهوم «مرگ خدا» متمرکز می‌شوند.

۲-۲. مرگ خدا: پایان ارزش‌های مطلق و ظهور بحران نیهیلیسم

ایده «مرگ خدا» (The Death of God) که پیش‌تر در آثار هاینه و هگل نیز مطرح شده بود، در اندیشه نیچه به نقطه عطف بحران معنایی مدرنیته تبدیل می‌شود (استرن، ۱۳۷۳: ۴۳). برخلاف رویکرد سوگوارانه هگل، نیچه آن را فرصتی برای آفرینش ارزش‌های نوین می‌بیند. در چنین گفت زرتشت، این رخداد را پایان اخلاق متافیزیکی و آغاز خودآیینی رادیکال سوژه است (نیچه، ۱۳۸۱ الف: ۸۵-۸۶). پیامدهای مرگ خدا را می‌توان در سه سطح بازشناسی کرد:

۱- نقد باورهای مطلق و انقطاع از نظام‌های مبتنی بر حقایق فراتجربی؛

۲- رهایی سوژه از نظام‌های تحمیلی اخلاقی و امکان بازیابی آزادی فردی؛
۳- ظهور بحران معنا در جهانی بی‌مرجع که در آن مفاهیمی چون حقیقت، عقلانیت و اخلاق، کارکرد هنجاری خود را از دست می‌دهند (Williams, 2012: 263).
مرگ خدا نه صرفاً رخداد الهیاتی، بلکه آغاز نیهیلیسم و لحظه گسست از نظم ارزش‌گذار پیشین است؛ که هم‌زمان امکان آفرینش معنا را فراهم می‌آورد.

۲-۳. نیهیلیسم: پیامد مرگ خدا و بستر آفرینش ارزش‌های نوین
نیهیلیسم در فلسفه نیچه به معنای «فقدان بنیان‌های عینی برای ارزش‌های بشری» و بحران معنایی مدرنیته است (Encyclopedia Britannica, 2008: nihilism). نیچه منشأ این وضعیت را در گسست میان شور زیست دیونیزوسی و عقلانیت مهارگر آپولونی، و نیز در خودانکاری ارزش‌های متافیزیکی سقراطی - مسیحی می‌بیند (نیچه، ۱۳۸۲: ۵۶). نیهیلیسم به دو گونه متمایز تقسیم می‌شود: «منفعل»، که به انفعال می‌انجامد، و «فعال»، که با طرد ارزش‌های کهن و اتکا به اراده معطوف به قدرت، امکان بازآفرینی معنا را فراهم می‌کند (نیچه، ۱۳۸۰: ۳۳۴). نیهیلیسم فعال آستانه پیدایش ابرانسان است؛ سوژه‌ای که از دل فقدان، معنا را خلق می‌کند و به رهایی وجودی می‌رسد: «شما را آموزانده‌ام که بگویید: ابرانسان» (نیچه، ۱۳۹۷: ۹۸).

۲-۴. ابرانسان و بنیادگریزی: پاسخ نیچه به نیهیلیسم
نیچه در پیش‌گفتار *انسان مصلوب* با طرح پرسش بنیادین و رادیکال «من کیستم؟» (نیچه، ۱۳۸۱: ۲۳)، بحران وجودی انسان مدرن را برجسته می‌کند. او برای عبور از این وضعیت، «ابرانسان» را به مثابه سوژه‌ای خودبنیاد و معناآفرین پیشنهاد می‌دهد. مسیر تحقق ابرانسان از سه دگردیسی نمادین جان می‌گذرد: شتر (اطاعت)، شیر (عصیان)، و کودک (بازآفرینی و اصالت) (نیچه، ۱۳۸۷: ۳۷). در پایان این فرایند، ابرانسان در مقام آفریننده ارزش، مسئولیت معنابخشی به هستی را برعهده می‌گیرد (نیچه، ۱۳۸۲: ۲۱۳؛ نیچه، ۱۳۸۴: ۱۶).

نیچه بنیادگریزی ابرانسان را در قالب چهار مؤلفه تبیین می‌کند:

۱. اراده معطوف به قدرت: نیرویی خلاق برای خلق معنا و گذار از تهی‌شدگی وجودی؛
نه صرفاً میل به سلطه، بلکه محرکی برای آفرینش ارزش‌ها: «آنجا که موجود زنده را دیدم، خواست قدرت را نیز دیدم...» (نیچه، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

۲. گسست از اخلاق سنتی: عبور از «اخلاق بردگان» و نیل به «فراسوی نیک و بد»؛ بازسازی رادیکال اخلاق در قالب اخلاقی خلاق و خودبنیاد (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

۳. آفرینش هنجارهای نوین: جانشینی اخلاق سروری به جای اخلاق توده‌محور؛ واژگونی ارزش‌های پیشین و گشودن افق معنایی تازه (پیرسون، ۱۳۷۵: ۱۵۵-۱۵۶).

۴. آری‌گویی به زندگی و بازگشت جاودانه: پذیرش بازگشت جاودانه و تأیید بی‌قید و شرط هستی؛ زیستن چنان‌که گویی همان زندگی باید تا ابد تکرار شود — رویکردی که سوژه را از نیهیلیسم منفعل به نیهیلیسم فعال می‌کشانند (Deluze, 2002: 68).

۲-۵. تقابل ابرانسان با تیپ‌های انسانی در واکنش به مرگ خدا

به‌زعم سوفرن (Soffrin) واکنش انسان‌ها به بحران معنا پس از مرگ خدا در قالب چهار تیپ وجودی متمایز صورت‌بندی می‌شود: انسانی زیاده‌انسانی، واپسین انسان، انسان والا و ابرانسان (سوفرن، ۱۳۷۶: ۱۳۱).

۱. انسانی زیاده‌انسانی: نماد نیهیلیسم منفعل، فاقد خلاقیت و گریزنده از مسئولیت است (نیچه، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

۲. واپسین انسان: گرفتار لذت‌جویی و آسایش‌طلبی؛ در پوچی رضایت‌بخش متوقف می‌شود و به تعبیر نیچه «قاتل خدا» است (همان، ۲۸۵).

۳. انسان والا: در تعلیق میان ارزش‌های کهن و نو، تعالی‌خواه اما وابسته به گذشته است (نیچه، ۱۳۸۷: ۳۰).

۴. ابرانسان: کنشگر نیهیلیسم فعال است؛ با اراده خلاق، ارزش‌های نو می‌آفریند و هستی را از درون معنا می‌بخشد (نیچه، ۱۳۸۲: ۲۲).

۳. بررسی و تحلیل داده‌ها

۳-۱. برخورد با نیهیلیسم و بازاندیشی ابرانسان در بوف‌کور:

صادق هدایت (۱۲۸۱ - ۱۳۳۰ش)، از چهره‌های شاخص مدرنیسم، در رمان بوف‌کور (۱۳۱۵ش) مفاهیمی چون «نیهیلیسم»، «بحران هویت»، «ذهنیت فردیت‌یافته» و «نقد اجتماعی» را در بستر بحران‌های فرهنگی و اجتماعی ایران بازتاب می‌دهد. جهان‌نگو این اثر را به دلیل

نگرش جهانی‌اش، در شمار شاهکارهای ادبیات جهان می‌داند (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۴۳؛ غیائی، ۱۳۷۷: ۵۳).

هم‌زمان با نگارش این رمان، ایران در دوران پهلوی اول با مدرنیزاسیونی شتاب‌زده و اقتدارگرا مواجه بود؛ فرآیندی که، علی‌رغم توسعه آموزش، فاقد بنیان‌های مدنی استوار و پیوند با فرهنگ بومی بود (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۸۶-۱۷۴).

این شکاف همراه با ناکامی روشنفکران در تحقق آرمان‌های مشروطه، به بروز بحران‌های هویتی گسترده انجامید؛ بازتابی که در بوف‌کورر به‌روشنی دیده می‌شود. هدایت در واکنش به این وضعیت به «ناسیونالیسم رمانتیک» گرایش می‌یابد؛ جریانی که در برابر عقل‌گرایی عصر روشنگری و یکسان‌سازی مدرنیته، بر یگانگی ارگانیک ملت، روح ملی و بازکشف اسطوره، زبان و فولکلور به‌عنوان سرچشمه‌های هویت تأکید می‌کند (Özkirimli, 2017: 56). برخلاف ناسیونالیسم دولتی، این رویکرد به‌دنبال بازآفرینی هویتی نوین با الهام از منابع بومی است. چنان‌که میرسپاسی نیز بر تمایز آن با ناسیونالیسم دولتی و نسل دوم ناسیونالیست‌ها تأکید دارد (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۲۴).

هدایت بوف‌کورر را «راه فرار از آرزوهای ناکام» می‌نامد (هدایت، ۱۳۵۱: ۵) و نوشتن را ابزاری برای بازسازی معنا معرفی می‌کند: «من سعی خواهم کرد آنچه را که یادم هست... بنویسم» (همان: ۴). جمله آغازین این کتاب، «در زندگی زخم‌هایی است که روح را ذره‌ذره در انزوا می‌خورد و می‌تراشد» (همان: ۳)، تصویری گویا از تأثیر بحران هویت بر روان انسان مدرن ارائه می‌دهد.

نمادهایی چون «گزلیک» و «کوزه لعابی»، که به ترتیب ۱۷ و ۲۵ بار در متن تکرار شده‌اند، جلوه‌هایی از شکنندگی ارزش‌های فرهنگی و فروپاشی هویت فردی را نمایان می‌کند. گزلیک نماد درگیری با ذهنیت خردشده و بحران فردیت و کوزه لعابی، با ظرافت و شکنندگی خود، بی‌ثباتی ارزش‌های فرهنگی در تقابل با تحولات اجتماعی را بازنمایی می‌کند. پاینده با اشاره به تک‌گویی‌های درونی و روایت فروپاشی روابط، بوف‌کورر را تصویری از روشنفکری گرفتار در جست‌وجوی معنا در جهانی پوچ و بی‌ثبات می‌داند (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۵). کاتوزیان نیز این اثر را «اصیل» و «اوتانتیک» دانسته و تأکید می‌کند که بوف‌کورر نیهیلیسم را نه به‌مثابه تجربه‌ای وارداتی، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای بومی بازنمایی می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۷۵).

دسته‌بندی شخصیت‌ها در مواجهه با بحران معنا و هویت به سه گروه تقسیم می‌شود:

- گروه اول: غیاب ابرانسان (نیهیلیسم منفعل)
- گروه دوم: حضور ابرانسان (نیهیلیسم فعال)
- گروه سوم: وضعیت بینابینی

۲-۳. دسته‌بندی شخصیت‌ها در مواجهه با بحران معنا و هویت

- گروه اول «غیاب ابرانسان» (نیهیلیسم منفعل)

فضای تاریک و درون‌گرایانه بوف‌کور، بستر مناسبی برای نمایش نیهیلیسم منفعل است. شخصیت اصلی، با پناه بردن به انزوا و ناامیدی، تجسم انسانی است که در مواجهه با بحران‌های مدرنیته به سردرگمی و بی‌معنایی دچار شده است. جمله «این اتاق مثل قبر هر لحظه تنگ‌تر و تاریک‌تر می‌شود...» (هدایت، ۱۳۵۱: ۹۰) این انزوای عمیق را بازتاب می‌دهد. تاریکی نمادی از بن‌بست ذهنی و غیاب معنا است که ماهیت نیهیلیسم منفعل را آشکار می‌سازد.

۱-۲-۳. ویژگی‌های نیهیلیسم منفعل در راوی

راوی، در نوعی بی‌زمانی، میان گذشته‌ای ازدست‌رفته و آینده‌ای خیالی گرفتار است. او با بیگانگی دینی و فرهنگی مواجه است: «چشم روی کاشی‌های لعابی... راه گریزی برای خودم پیدا می‌کردم» (همان: ۶۵). پناه بردن به خاطراتی چون «لکاته» یا آغوش دایه مهربان نیز کارکردی موقت دارد: «فقط خودم را به یادبود موهوم بچگی او تسلیت می‌دادم...» (همان: ۸۳). در متن، تکرار نمادهایی چون مرگ (۴۳ بار)، تاریکی (۲۱ بار) و خانه‌ها (۴۷ بار)، بی‌ثباتی معنایی و ناتوانی راوی در یافتن معنای پایدار را تشدید می‌کند سرانجام برای تسکین به افیون پناه می‌برد: «تنها دوی آن فراموشی... به‌وسیله افیون است» (همان: ۳)، اما این تلاش نیز کارساز نیست.

۲-۲-۳. رجاله‌ها و نقش نیهیلیسم منفعل در جامعه: (غیاب ابرانسان)

هدایت با رویکرد انتقادی، انزوای فردی خود را با نیهیلیسم منفعل جامعه پیوند می‌زند؛ که هم در شکل درون‌تخریبی (حمله به خویش) و هم در شکل جهان‌تخریبی (حمله به اجتماع) نمود می‌یابد. جمشیدی می‌نویسد: «هدایت مردی تنها بود که با زندگی اجتماعی بیگانه بود و به جهان تخیل و رؤیا پناه می‌برد» (جمشیدی، ۱۳۷۶: ۳۸۸). در بستر ساختار اجتماعی شبه‌مدرن

پهلوی اول، که آمیزه‌ای سطحی از ارزش‌های سنتی و مدرن را عرضه می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۸۶)، زمینه شکل‌گیری شخصیت‌های فاقد اصالت فراهم شد. «رجاله‌ها» در این زمینه به عنوان نمادهای نیهیلیسم منفعل و انفعال اجتماعی عمل می‌کنند؛ شخصیت‌هایی که از نوآوری و خلق ارزش گریزان‌اند و در تثبیت وضع موجود سهیم می‌شوند.

۱-۲-۲-۳. دسته‌بندی رجاله‌ها

۱- رجاله‌های سیاسی و فرهنگی

این گروه به «واپسین انسان» نیچه نزدیک‌اند؛ افرادی که نیچه آنها را، «زشت‌ترین گونه انسان» می‌خواند (نیچه، ۱۳۸۷: ۴۶). آنان با ترویج ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های تحمیلی همچون وحدت ملی و امنیت دولتی، فردیت را سرکوب کرده و زمینه سلطه نیهیلیسم منفعل را فراهم می‌آورند. در بوف‌کور، شخصیت‌هایی چون داروغه، قاضی و دادگاه نماد چنین جامعه سرکوبگر و بی‌خلاقیت‌اند.

۲- رجاله‌های عامی و معمولی

این گروه شامل لایه‌های پایین و متوسط جامعه است که نابرابری‌ها و ضعف‌های اجتماعی را منفعلانه پذیرفته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۵؛ آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۹۰). هدایت آن‌ها را با صفاتی چون «بی‌حیا، گدامنش، معلومات‌فروش و تملق‌گو» به تصویر می‌کشد (هدایت، ۱۳۵۱: ۷۳).

۲-۲-۲-۳. تقابل دوگانه حضور و غیاب در بحث رجالگی

بوف‌کور، به گفته آجودانی، رمانی «تفسیرگریز» است (آجودانی، ۱۳۸۶: ۱۳)، و لایه‌های معنایی آن از خلال کنش‌های تقابلی شخصیت‌ها و تضادهای درونی آشکار می‌شود. یکی از این تقابل‌ها، تقابل میان «حضور» و «غیاب» در مفهوم رجالگی است.

رجالگی در بوف‌کور نماد غیاب ابرانسان نیچه‌ای است؛ انسان‌هایی که در نیهیلیسم منفعل گرفتار شده‌اند و از خلق ارزش‌های نوین ناتوان‌اند. این غیاب به‌ویژه در شخصیت‌های «رجاله» — که از بی‌هویتی، انفعال و پوچی رنج می‌برند — نمایان است (هدایت، ۱۳۵۱: ۵۱، ۲۷، ۳۷). راوی که در آغاز بخشی از این جماعت است، به تدریج به محدودیت‌های جهان رجاله‌ها پی می‌برد: «من میان رجاله‌ها یک نژاد مجهول و ناشناس شده بودم... نه زنده زنده بودم و نه مرده مرده» (همان: ۶۶). این جمله آگاهی او از انفعال و بحران هویتی را نشان می‌دهد.

در مسیر رهایی، راوی به نیهیلیسم فعال گذر می‌کند و به‌سوی «حضور» ابرانسان حرکت می‌کند. میل او به حفظ فردیت خویش، حتی پس از مرگ — «...تا ذرات تن من که مال من هستند در تن رجاله‌ها نرود» (همان: ۷۳) — نماد این گذار است.

در اینجا، تقابل حضور و غیاب در مفهوم رجالگی فراتر از یک نقد صرف بر نیهیلیسم منفعل، به سازوکار بنیادین روایت برای بازنمایی بحران هویت و امکان گذار سوژه بدل می‌شود. این تقابل، مسیر تحول راوی از بی‌هویتی و انفعال به آفرینش معنای نو را رقم می‌زند.

در همین چارچوب، تقابل حضور و غیاب رجالگی به «بزنگاه تحلیلی» (analytical juncture) رمان بدل می‌شود؛ بزنگاهی که بستر گشودن گره‌های تفسیرناپذیر بحران هویت و معنای وجودی را فراهم می‌آورد. در ادامه تحلیل، همین سازوکار تقابلی در بررسی شخصیت لکاته و برخی دیگر از شخصیت‌های فرعی که گرچه در چارچوب این مقاله مجال تحلیل کامل آن‌ها نیست، اما در شکل‌گیری لایه‌های معنایی روایت نقشی کلیدی دارند.

۳-۲-۲-۳. غیاب ابرانسان در لکاتگی: تجلی نیهیلیسم منفعل در شخصیت لکاته

لکاته، شخصیت زن راوی در بوف‌کور، نمادی از نیهیلیسم منفعل و جامعه‌ای است که در غیاب ابرانسان نیچه‌ای گرفتار شده است. او در تقابل با آرمان‌های متعالی راوی، به‌مثابه ابژه‌ای اغواگر و در عین حال تهی‌کننده ظاهر می‌شود. توصیف راوی — «اسمش را لکاته گذاشتم؛ چون هیچ اسمی به این خوبی رویش نمی‌افتاد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۵۳) — این تضاد را برجسته می‌کند.

لکاته، ازمنظر تاریخی، بازنمایی زنانگی اغواگر و فریبنده‌ای است که انحطاط فرهنگی را نمایان می‌کند. او نماینده جامعه‌ای است که در مواجهه ناقص با مدرنیته، به خلأ معنا دچار شده است. در عین حال، در برخی لحظات نشانه‌هایی از «اراده معطوف به قدرت» نیز در او ظاهر می‌شود؛ گسستی از معیارهای اخلاقی مرسوم که ترکیبی از ویرانگری و خلاقیت را به نمایش می‌گذارد. ظاهر معصومانه او — «زمانی که هنوز چهره‌ای ساده و معصومانه داشت...» (همان: ۸۳) — این دوگانگی را تشدید می‌کند.

لکاته با انفعال و بی‌هویتی خویش، بحران نیهیلیسم منفعل را در جهان راوی تعمیق می‌بخشد و بازتاب‌دهنده جامعه‌ای است که قادر به عبور از بحران معنا نیست. در عین حال، تقابل عشق و نفرت در شخصیت او — که در «زن اثیری» نمود می‌یابد — بُعدی تازه به

تحلیل بحران هویت در روایت می‌بخشد و لایه‌ای از تعلیق میان تمنای بازآفرینی و ناتوانی در تحقق آن را آشکار می‌کند.

۳-۲-۲-۴. تقابل دوگانه حضور و غیاب لکاته و تأثیر آن بر داستان

لکاته در جهان داستانی هدایت، همچون مفهوم رجالگی، در تقابل دوگانه حضور و غیاب بازنمایی می‌شود؛ حضوری اغواگر و در عین حال تهی‌کننده، که راوی را میان انفعال و امکان خلاقیت معلق می‌سازد. تصویر او بی‌ثباتی هستی‌شناختی را به متن تزریق می‌کند: «چشم‌هایم را بستم که او را نبینم، اما تصویرش... تمام وجودم را پر کرد» (همان: ۶۳).

لکاته، همچون چهره‌های تراژیک دوران پس از فروپاشی اسطوره، دیگر حامل شکوه نیست؛ بلکه سایه‌ای از بی‌معنایی و انسان فروکاهیده را بازتاب می‌دهد. این ویرانی یادآور گسستی است که نیچه در زایش تراژدی از آن سخن می‌گوید؛ جایی که شور زیباشناختی جای خود را به عقلانیت تحلیلی و خنثی داده است (نیچه، ۱۴۰۱: ۲۳).

با این حال، لکاته تنها نماد انفعال نیست. در او ردی از نیروهای واژگون‌کننده و رهایی‌بخش نیز دیده می‌شود — «هیچ‌کس مثل او نمی‌توانست افکار مرا به هم بریزد» (همان: ۸۲) — که نشانه‌هایی از نیهیلیسم فعال را آشکار می‌کند؛ نیرویی که حتی در خلأ معنا، می‌تواند بنیانی نو برای تجربه بیافریند. او با «سایه همیشگی» اش (همان: ۹۰)، نه صرفاً گذشته‌ای فراموش‌شده، بلکه امکانی گمشده برای زایش مجدد را تداعی می‌کند. در این میان، تقابل حضور و غیاب در شخصیت لکاته همانند مفهوم رجالگی به یکی از بزنگاه‌های تحلیلی رمان بدل می‌شود؛ بزنگاهی که بستر گشودن گره‌های تفسیرناپذیر بحران هویت راوی را فراهم می‌آورد. لکاته، به مثابه عنصری واسطه‌ای، مسیر تحول راوی از نیهیلیسم منفعل به امکان معناآفرینی نو را تعمیق می‌بخشد و به تداوم تنش هستی‌شناختی در روایت شکل می‌دهد.

۳-۳. دسته‌بندی شخصیت‌ها در مواجهه با بحران معنا و هویت

• گروه دوم: حضور ابرانسان (نیهیلیسم فعال)

در تقابل با نیهیلیسم منفعل، نیهیلیسم فعال به معنای ویرانی ارزش‌های کهن و بازآفرینی معنای نوین است. در بوف‌کور، هدایت با نمایش تقابل میان رجاله‌ها و غیررجال‌ها، شخصیت‌هایی را معرفی می‌کند که از مرز نیهیلیسم منفعل عبور کرده و در مسیر خلق معنا و

آگاهی فردی قرار می‌گیرند. این مسیر، از طریق گسست از ساختارهای تثبیت‌شده و ورود به عرصه بنیادگریزی و آفرینش نو، به سطحی تازه از تحول هویتی می‌انجامد.

۳-۳-۱. عصیان و بنیادگریزی مسیر نیهیلیسم فعال

نیهیلیسم فعال، در چارچوب سه دگردیسی نمادین نیچه‌ای — شتر، شیر، کودک — به عصیان علیه ارزش‌های سنتی و خلق معنای نوین در جهانی بی‌بنیاد منتهی می‌شود. این فرایند در شخصیت راوی بوف‌کور از خلال جدال با باورهای گذشته و بازآفرینی معنا بازتاب می‌یابد؛ جایی که راوی نه تنها به ویرانی ارزش‌های کهن دست می‌زند، بلکه از دل این ویرانی هویتی تازه می‌آفریند.

یکی از مهم‌ترین نمادهای نیهیلیسم فعال در این اثر، «سایه» است که به‌عنوان «همزاد نامیرا و قرین» (صنعتی، ۱۳۹۷: ۳۰) در جایگاه ابزاری برای گفت‌وگوی فلسفی راوی، نقشی محوری ایفا می‌کند. راوی درباره سایه می‌گوید: «محتاجم که افکار خودم را به موجود خیالی خودم، به سایه خودم ارتباط بدهم... اوست که مرا وادار به حرف زدن می‌کند» (هدایت، ۱۳۵۱: ۳۵). سایه به‌عنوان نمادی استعاری، راوی را به رهایی از محدودیت‌های پیشین و حرکت به سمت خلاقیت هدایت می‌کند. نیچه نیز اهمیت این تضاد میان نور و سایه را چنین توصیف می‌کند: «برای پایداری زیبایی، وضوح کلام، و نیکی منش، سایه همان‌قدر ضروری است که نور» (نیچه، ۱۳۸۴: ۱۹). بنابراین، سایه محرکی برای عبور راوی از نیهیلیسم منفعل به نیهیلیسم فعال است.

۳-۳-۲. بنیادگریزی در بوف‌کور: (نیهیلیسم فعال)

در ادامه مسیر نیهیلیسم فعال، بوف‌کور با رویکردی بنیادگريزانه مفاهیم مطلق را در سه محور اساسی به‌چالش می‌کشد و از این رهگذر امکان بازآفرینی معنا و خلق سوژه نوین را در دل بحران معنا پیش می‌کشد.

۳-۳-۱. نفی حقایق مطلق: گذر از یقین به شکاکیت و نسبی‌گرایی

راوی با کنار گذاشتن قطعیت‌های گذشته جهانی را به تصویر می‌کشد که در آن معنا نسبی و سیال است: «ساعت و دقیقه و تاریخ ندارد، یک روز، اتفاق دیروز ممکن است برای من کهنه‌تر و بی‌اثرتر از یک اتفاق هزارساله باشد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۳۷). این نسبی‌گرایی فلسفی،

پرسشگری بی‌پایانی را ایجاد می‌کند که نیهیلیسم فعال را به ابزاری برای مواجهه با بحران معنا تبدیل می‌کند. و امکان‌های نوینی را در سپهر روایت می‌گشاید.

۳-۲-۲. نفی نظام‌های اخلاقی: (تجلی تردیدها و پرسش‌های راوی)

راوی با فاصله‌گیری از نظام‌های اخلاقی سنتی (دوره پهلوی اول)، به جست‌وجوی بنیادین معنا می‌پردازد. این جست‌وجو در پنج محور زیر نمایان می‌شود:

۱. هستی‌شناختی: پرسش‌های بنیادین درباره تقدیر و اختیار: «آیا زندگی من از پیش تعیین شده است، یا من بر آن اختیار دارم؟» (همان: ۷۳).
۲. خداشناسی: در این دیدگاه، خداشناسی با رویکردی سکولار مطرح می‌شود؛ بدین معنا که هدایت، نه از راه ایمان دینی، بلکه از مسیر تعامل انسانی و تجربه‌های زمینی به آن پرداخته است. در این چارچوب، باورهای مذهبی مورد نقد قرار گرفته و ارتباط با انسان‌ها بر رابطه با خدا برتری می‌یابد. چنان‌که نویسنده می‌گوید: «دوست داشتم با کسی حرف بزنم، حتی اگر فقط آشنا بود، تا این‌که با خدا صحبت کنم» (همان: ۶۵). این رویکرد با نقد نیچه از دین سنتی هم‌خوان است، چراکه نیچه بر این باور است که دین با وضع احکام خشک و انعطاف‌ناپذیر، آزادی و اراده انسان را محدود کرده و او را به موجودی مطیع و بی‌چون‌وچرا تبدیل می‌کند (نیچه، ۱۳۸۰: ۱۰۴).
۳. اخلاق: رد کلیشه‌های اجتماعی و جست‌وجوی اخلاق خودبنیاد: «چطور می‌توانستم رفتار و اخلاق رجاله‌ها را یاد بگیرم؟» (همان: ۴۷).
۴. روان‌شناختی: انزوا و تاریکی، بازتاب جست‌وجوی فردی او در غیاب ارزش‌های پایدار است: «به تاریکی خو گرفته بودم» (همان: ۶۷).
۵. نیهیلیستی: راوی سرانجام به پوچی مطلق می‌رسد: «مفهوم و ارزش هر جنبش یا حرکتی از نظرم افتاد» (همان: ۶).

۳-۲-۳. مدرنیته و تقلیل ارزش‌های انسانی: نقد جامعه مدرن و انزواگرایی بحران

هدایت در بوف‌کور، مدرنیته ناقص را به‌عنوان پدیده‌ای تقلیل‌گرایانه نقد می‌کند؛ پدیده‌ای که در بستر آن، فردیت انسان در سایه بی‌هویتی و انزوا از میان می‌رود و بحران معنایی فراگیر

می‌شود. این نقد در روایت، بستری برای تشدید بحران هویت راوی فراهم می‌آورد و به شکلی مستقیم در مسیر تحول او از نیهیلیسم منفعل به نیهیلیسم فعال نقش ایفا می‌کند.

هدایت جامعه‌ای ایستا و بی‌روح را ترسیم می‌کند که در آن انسان‌ها چون «یادبودهای گمشده و ترس‌های فراموش‌شده» (هدایت، ۱۳۵۱: ۷۴) زیست می‌کنند. توصیف او از محیط‌های سرد و بی‌جان — «خانه‌های خاکستری با پنجره‌های کوتاه و تاریک» (همان: ۶۸) — نشان‌دهنده شدت بحران معنایی در عصر مدرنیته است. این نقد در بطن روایت به تقابل میان دو گونه ناسیونالیسم می‌انجامد: ناسیونالیسم دولتی که گذشته را ابزاری برای مشروعیت‌بخشی سیاسی می‌داند (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۸۶)، و ناسیونالیسم رمانتیک هدایت که بازآفرینی فرهنگی و معنایی را هدف قرار می‌دهد.

۳-۳-۳. هویت‌یابی ابرانسانی و «ناسیونالیسم رمانتیک» در بوف‌کور

هدایت در بوف‌کور، با بهره‌گیری از ناسیونالیسم رمانتیک و مفهوم ابرانسان نیچه‌ای، کوششی خلاقانه برای پاسخ به بحران‌های هویتی و معنایی انسان ایرانی در بستر مدرنیزاسیون ناقص ارائه می‌دهد؛ بحرانی که از گسست میان سنت‌های فرهنگی و مدرنیته اقتدارگرایانه برمی‌خیزد.

هدایت با نقد ناسیونالیسم دولتی پهلوی که گذشته را ابزاری برای مشروعیت‌بخشی سیاسی می‌دید (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۸۶)، رویکردی فرهنگی و معناآفرین برمی‌گزیند. او از میراث فرهنگی نه برای بازتولید گفتمان قدرت، بلکه برای بازسازی هویتی نو بهره می‌گیرد و امکان عبور از نیهیلیسم را در روایت می‌گشاید. ناسیونالیسم رمانتیک هدایت در بوف‌کور در دو محور اساسی بازتاب می‌یابد: (۱) زبان شاعرانه؛ (۲) بازگشت جاودانه به اسطوره‌های کهن.

۱-۳-۳-۳. زبان شاعرانه و نوستالژی فرهنگی

هدایت با زبان شاعرانه و استعاری، تنش میان گذشته و حال را بازنمایی می‌کند. عباراتی همچون «باران افکار تاریک مرا می‌شست» و «زمانی که در سایه‌اش تمام زندگی من می‌گذشت» (هدایت، ۱۳۵۱: ۱۳)، تلاشی برای بازسازی معنای از دست‌رفته در دل مدرنیته بحران‌زا هستند. برخلاف ناسیونالیسم دولتی، هدایت از زبان شاعرانه به‌عنوان ابزاری برای بازآفرینی هویت

فرهنگی استفاده می‌کند (احمدی، ۱۳۷۷: ۱۸۲). این زبان، علاوه بر بازتاب حسرت به گذشته، پلی میان سنت و مدرنیته می‌سازد و بستر عبور از انفعال به‌سوی معناآفرینی نوین است.

۳-۳-۲. بازگشت جاودانه و اسطوره‌های کهن

در کنار زبان شاعرانه، هدایت از اسطوره‌های کهن برای بازسازی هویت فردی و جمعی بهره می‌گیرد. نمادهایی چون «سرمامک» (بازی قائم‌باشک) (هدایت، ۱۳۵۱: ۵۷، ۶۸، ۸۲، ۹۰)، ارزش‌های ازلی را احیا می‌کنند و راهی به‌سوی هویتی ابرانسانی می‌گشایند.

در چارچوب فلسفه نیچه، این بازگشت به اسطوره‌ها — در مفهوم «بازگشت جاودانه» — امکانی برای خلق معنای نوین در جهانی بحران‌زده فراهم می‌آورد. نیچه می‌گوید: «زندگی را باید چنان اراده کنیم که جاودانگی آن نیز خواستنی باشد» (یانگ، ۱۴۰۲: ۴۳۴). جمله «چشم را که می‌بندم... فشار آن‌ها را روی دوش خودم حس می‌کنم» (همان: ۶)، پیوند راوی با میراث گمشده و تلاش برای بازتعریف معنای هویت را بازتاب می‌دهد. هدایت با این بازگشت، نه تنها بحران نیهیلیسم را بازنمایی می‌کند، بلکه افق‌هایی برای عبور از آن را نیز پیش می‌نهد.

۳-۳-۴. حضور متفاوت ابرانسان در شخصیت‌ها

در بوف‌کور، سه شخصیت کلیدی (پیرمرد خنزرنزری، دختر اثیری و بوگام‌داسی) بازتاب‌های متفاوتی از مفهوم ابرانسان هستند و راوی را به‌سوی خودشناسی و بازآفرینی هویت سوق می‌دهند.

۳-۳-۴-۱. پیرمرد خنزرنزری: نمادی از ناخودآگاه و ابرانسان تاریک

۳-۳-۴-۱-۱. بساط مرموز و نمادهای دوگانگی آفرینش و ویرانگری

پیرمرد خنزرنزری با بساطی شامل اشیای نمادین مانند «گزیلک»، «کوزه لعابی» و «طلسم»، نمادی از دوگانگی آفرینش و ویرانگری است. توصیف او که «توی سفره او... یک گزیلک، یک کوزه لعابی... گذاشته که رویش را دستمال چرک انداخته بود» (هدایت، ۱۳۵۱: ۴۰)، بازتاب نیروهای متضاد در بحران هویتی راوی است؛ ترکیبی از خلاقیت و ویرانی که در روایت در تقابل‌اند.

۳-۳-۴-۲. راهنمای ناخودآگاه و ابرانسان تاریک

پیرمرد خنزرنزری در لحظات بحرانی، تضادهای درونی راوی را عریان می‌کند. به‌عنوان نماد ناخودآگاه سرکوب‌شده، پیچیدگی‌های جامعه‌ای سرگردان میان اصالت و مدرنیته را آشکار

می‌کند. دیالوگ‌های مذهبی و رفتارهای او این تضادها را تشدید می‌کنند: «پیرمرد خنده‌ای خشک و زنده کرد و گفت... من تابوت هم می‌سازم، به اندازه هرکسی تابوت دارم...» (همان: ۹). در این موقعیت، پیرمرد به عنوان راهنمای ناخودآگاه، راوی را به بازنگری در ارزش‌های سستی و کاوش در نیروهای درونی خود فرا می‌خواند.

۳-۳-۴-۱. دو نقش متضاد: نماد بحران هویتی

- ۱- راهنمای ناخودآگاه: او راوی را به عمق کشمکش‌های درونی و ناخودآگاهش می‌برد.
- ۲- نماد بحران هویتی: حضور او بازتاب تضادهای فرهنگی مدرنیته و اصالت‌خواهی است. قتل نمادین لکاته به دست راوی، تحت تأثیر حضور پیرمرد، بیانگر گسست از ارزش‌های سطحی مدرنیته و تلاش برای بازگشت به اصالت است: «آستینم را بالا زدم و گزلیک... به یک جای تن او فرورفت» (همان: ۹۳). این کنش نماد عبور از نیهیلیسم منفعل و حرکت به سوی بازآفرینی هویت فردی است.

۳-۳-۴-۲. سوق دادن راوی به مقابله با پوچی

پیرمرد با احضار نیروهای ناخودآگاه، راوی (و مخاطبان رمان) را به چالش با بحران پوچی و گسست از نیهیلیسم منفعل دعوت می‌کند. تأثیر او به خلق معنای جدید می‌انجامد: «بالآخره می‌فهمم که نیمچه خدا شده بودم...» (همان: ۹۰). او نماد نیرویی است که از دل تاریکی، امکان بازسازی هویت و خلق ارزش‌های نوین را فراهم می‌کند و به شکلی تمثیلی، مسیر تحول راوی به سوی ابرانسان را هموار می‌سازد.

۳-۳-۴-۳. دختر اثری: نماد ابرانسان فرازمینی و آفرینشگر

دختر اثری در بوف کور، تجسمی از ابرانسان نیچه‌ای است که با حضوری استعلایی و آفرینشگر، راوی را به رهایی از نیهیلیسم و پذیرش ناپایداری زندگی سوق می‌دهد.

۳-۳-۴-۴. حضور استعلایی و زیبایی ناپایدار

در نخستین مواجهه، دختر اثری همچون «ستاره‌ای پرنده» (هدایت، ۱۳۵۱: ۵) ظاهر شده و حسرت عمیقی را در وجود راوی بر می‌انگیزاند: «از زمانی که یک دیوار سنگین... به سنگینی سرب جلو من و او کشیده شد، حس کردم که زندگیم برای همیشه بیهوده و گم شده است» (همان: ۱۲). در مواجهه دوم، او در سکوت و رازآلودگی نمایان می‌شود: «در چشم‌های سیاهش شب ابدی و تاریکی متراکمی را که جست‌وجو می‌کردم پیدا کردم» (همان: ۱۵). این حضور

گذرا و استعلایی، شکنندگی و ناپایداری زندگی را برجسته و راوی را با حقیقت بنیادین زوال و فقدان مواجه می‌کند.

۳-۳-۴-۲. پذیرش ناپایداری و تقابل با فناپذیری

تلاش نافرجام راوی برای بازگرداندن دختر اثری از مرگ — «تمام کوشش‌های من بیهوده بود» (همان: ۱۷) — بازتاب مواجهه انسان با جبر فناپذیری است. دختر اثری همچون محرکی در دل روایت، تضادهای درونی راوی را عیان می‌کند و او را به پذیرش ناپایداری و رهایی از تمنای حضور مطلق سوق می‌دهد.

۳-۳-۴-۳. تجسم بازگشت جاودانه

دختر اثری نماد «بازگشت جاودانه» نیچه‌ای است که مرگ و زندگی را در چرخه‌ای ابدی معنا می‌بخشد. حضور گذرای او، با نمایش ناپایداری هستی، ارزش لحظات را برجسته می‌کند: «تمام تنش مثل تگرگ سرد شده بود» (همان: ۱۴). این آگاهی راوی را از انفعال به پذیرش تضادهای زندگی و خلق معنا در دل پوچی هدایت می‌کند. دختر اثری با وجود شکنندگی‌اش، محرکی برای آگاهی و توان آفرینش معنا در دل نیهیلیسم می‌شود و بدین‌سان در مسیر تحول راوی جایگاهی محوری می‌یابد.

۳-۳-۴-۳. بوگام‌داسی: حضور آرمانی ابرانسان شرقی و نماد پیوند با جاودانگی

بوگام‌داسی در بوف‌کور نمادی از ابرانسان شرقی و پیوند کیهانی است که در مواجهه با نیهیلیسم و بحران هویت، راوی را به جست‌وجوی معنای زندگی و جاودانگی فرامی‌خواند. او فراتر از یک مادر، بازتابی از اصالت فرهنگی - اسطوره‌ای شرقی است که از سطحی‌نگری‌های مدرنیته فاصله می‌گیرد. با رقص‌های آیینی‌اش، راوی را به هویتی ازلی و معنوی پیوند می‌دهد: «آیا مادرم زنده است؟ شاید اکنون که من مشغول نوشتن هستم، او در میان شهری دور در هند جلو روشنایی مشعل مانند ماری پیچ‌وتاب می‌خورد و می‌رقصد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۴۴). با حضوری رازآلود، تسلی‌بخش نمادی از بازگشت به اصالت و آرامش معنوی است. شراب ارغوانی، آمیخته با زهر «مارناگ»، مرگ را نه به‌عنوان پایانی تلخ، بلکه مسیری به‌سوی آرامش ابدی و یگانگی کیهانی به‌تصویر می‌کشد: «شراب ارغوانی، اکسیر

مرگ که آسودگی همیشگی می‌بخشد» (همان). این پیوند تضاد زندگی و مرگ را به وحدت معنوی بدل می‌کند.

بازگشت به مادر، به تعبیر اتو رنک (Otto Rank) نمادی از تلاش برای غلبه بر «ضربه تولد» (Trauma Nativitatis) و «جدایی آغازین» (Separatio Primordialis) است؛ جایی که تضادهای بنیادین میان مرگ و زندگی به‌سوی یگانگی و وحدت سوق داده می‌شوند (Rank, 1922: 22). بوگام‌داسی به‌عنوان نمادی از جاودانگی و هویت ملی - شرقی، توانایی راوی را برای رویارویی با ناپایداری‌های مدرن تقویت کرده و او را به آرامشی ازلی هدایت می‌کند.

۳-۴. دسته‌بندی شخصیت‌ها در مواجهه با بحران معنا و هویت

• گروه سوم: وضعیت بینابینی عامل تحول و گذار فلسفی راوی

در بوف‌کور، وضعیت بینابینی بستری مفهومی است که راوی را از طریق شخصیت‌های واسطه — لکاته و رجاله‌ها — به بازاندیشی در هویت و معنای هستی‌شناختی هدایت می‌کند. این شخصیت‌ها، که در مرز سنت و مدرنیته، خاطره و واقعیت، و نیهیلیسم فعال و منفعل جای دارند، تناقضات درونی راوی را باز می‌تابانند و او را به عبور از رکود اگزیستانسیالیستی فرامی‌خوانند.

لکاته و رجاله‌ها با موقعیت‌های دوگانه و بی‌ثبات خود، همچون آینه‌هایی عمل می‌کنند که راوی را از چارچوب‌های محدود هویتی و متافیزیکی فراتر می‌برند و به مواجهه‌ای پدیدارشناسانه با ناپایداری‌های وجودی سوق می‌دهند. این فرآیند تحولی فلسفی در راوی رقم می‌زند و او را از نیهیلیسم منفعل به نیهیلیسم فعال سوق می‌دهد؛ نیهیلیسمی که با پذیرش و درونی‌سازی بحران‌های وجودی، زمینه تعالی و خلق معنای تازه را فراهم می‌آورد.

این تحول با پذیرش تضادها و حرکت به‌سوی خلق ارزش‌های نوین تجلی می‌یابد و راوی را به مسیری ابرانسانی نزدیک می‌کند. همان‌گونه که نیچه می‌گوید: «آنچه مرا نکشد، مایه رشد و توانایی من است» (نیچه، ۱۳۸۱ الف: ۶۷). بوف‌کور از این منظر، سفری فلسفی و وجودی ترسیم می‌کند که در دل بحران‌های هویتی و تنش‌های بینابینی برآمده از بستر بومی ایران و مدرنیته معاصر، به شکوفایی معنا می‌انجامد.

۳-۵. نردبان تحول: صعود راوی به‌سوی ابرانسان شرقی و جست‌وجوی بی‌پایان

در بوف‌کور، تحول راوی از رکود هویتی به خودآگاهی و جایگاه «آزادجانی» با ایده ابرانسان شرقی نیچه‌ای پیوند می‌خورد؛ جایگاهی که نه در انقطاع از سنت، بلکه در بازتعریف معنایی نوین در دل تضادهای فرهنگی و بحران‌های هویتی شکل می‌گیرد. شخصیت‌های داستان، همچون پله‌هایی در نردبان صعود راوی عمل می‌کنند: شخصیت‌های منفعل (لکاته و رجاله‌ها): نماد رکود و بی‌معنایی‌اند که با تناقضات درونی خود، راوی را به تأمل در بحران‌های وجودی و خودآگاهی سوق می‌دهند. شخصیت‌های فعال (پیرمرد خنزرپنزی و دختر اثری): با نمایاندن نیهیلیسم فعال و اراده معطوف به قدرت، افق‌هایی از آزادجانی و بازتعریف هویت را پیش روی راوی می‌گشایند. شخصیت‌های بینابینی (مانند لکاته و...) با موقعیت‌های متناقض، راوی را وادار به تأمل در خودآگاهی و تلاش برای خلق معنا می‌کنند. این مواجهه‌ها، تجربه‌ای از «نیمچه خدایی» شرقی و استقلال فلسفی را در راوی برمی‌انگیزند و او را به درکی پویا از نیهیلیسم هدایت می‌کنند.

پایان رمان، با محو شدن پیرمرد با گلدان راغه در مه، دو پایان باز را ترسیم می‌کند:

۳-۵-۱. جست‌وجوی بی‌پایان درون‌متنی (intra-textual)

در سطح درون‌متنی، این پایان جست‌وجوی ناتمام انسان (بومی - شرقی) برای هویت را بازنمایی می‌کند؛ «خواستم به دنبالش بدم، آن کوزه، آن دستمال بسته را از او بگیرم؛ ولی پیرمرد با چالاکی پشت مه ناپدید شد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۹۵). در روایت راوی تلاش مداوم و بی‌پایانی برای هویت‌یابی و معنابخشی در دل تضادهای وجودی و نیهیلیستی دارد؛ تلاشی که در مواجهه با ذات پیچیده و ناپایدار زندگی، همواره در تعلیق است و ناتمام باقی می‌ماند.

۳-۵-۲. پیوند با سرنوشت نیهیلیستی هدایت پایان باز برون‌متنی (extra-textual):

این پایان باز، بازتابی از زیست فلسفی و شخصی هدایت است؛ نیهیلیسم فعالی که در مواجهه با آرمان‌های دست‌نیافتنی، سرانجام به مرگ خودخواسته او انجامید. این کنش مرگ‌خواهی، نوعی تجلی «نیمچه خدایی» است؛ جایی که هدایت، همچون راوی بوف‌کور، به واپسین انتخاب فلسفی خود دست می‌زند. در همین راستا، جمله راوی درباره «شراب ارغوانی» بازتابی نمادین از نیهیلیسم فعال و پیوند آن با سرنوشت فلسفی هدایت ارائه می‌دهد: «دایه‌ام گفت وقت خداحافظی مادرم یک بغلی شراب ارغوانی که در آن زهر دندان ناگ، مار هندی حل شده بود، برای من به دست عمه‌ام می‌سپارد... آیا یک بوگام‌داسی چه چیز بهتری

می‌تواند به رسم یادگار برای بچه‌اش بگذارد؟ شراب ارغوانی، اکسیر مرگ که آسودگی همیشگی می‌بخشد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۴۴). این تصویر جست‌وجوی نهایی راوی برای یافتن آرامش در مرگ و وصال فلسفی با مفهوم «بازگشت جاودانه» را تداعی می‌کند؛ جایی که پایان رمان با سرنوشت نیهیلیستی هدایت در هم تنیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با رویکرد فلسفی - انتقادی و بهره‌گیری از خوانشی میان‌رشته‌ای، به تحلیل مفهوم «حضور و غیاب ابرانسان نیچه‌ای» در رمان «بوف‌کور» هدایت پرداخته است. در این تحلیل، تلاش شده است تا این مفهوم در ارتباط با بحران‌های هویتی و نیهیلیستی ایران در دوران پهلوی اول و در تقابل با نیهیلیسم غربی بازخوانی شود. در اندیشه نیچه، ابرانسان به‌عنوان راه‌حلی برای عبور از وضعیت نیهیلیستی و خلق نظام‌های معنایی جدید مطرح می‌شود. در «بوف‌کور»، این ایده با بومی‌سازی معنایی و بازتعریف آن در چارچوب «وضعیت بینابینی»، به بستری برای تحول راوی تبدیل می‌شود؛ تحولی که از نیهیلیسم منفعل به نیهیلیسم فعال می‌انجامد و فرد را به سمت شکل‌گیری خودی آزاد و معناآفرین سوق می‌دهد. این فرایند به‌عنوان گسستی از نظام‌های ارزشی فرو ریخته و «پروژه بنیادگریز» تحلیل می‌شود.

شخصیت‌هایی چون پیرمرد خنزرنزری و دختر اثری تجلی‌های نیهیلیسم فعال و اراده معطوف به قدرت‌اند که نقش محرک‌های اصلی را در دگردیسی اگزیستانسیال راوی ایفا می‌کنند. در مقابل، شخصیت‌های منفعل و بینابینی مانند لکاته و رجاله‌ها ابعاد بحران هویت را نمایان می‌سازند و زمینه‌ساز تأملات فلسفی - وجودی می‌شوند. این تقابل، «بزنگاه تحلیلی» اثر را رقم می‌زند که امکان خوانشی هستی‌شناسانه و نمادشناسانه از متن را فراهم می‌آورد.

بوگام‌داسی به‌عنوان نماد «ابرانسان شرقی»، الگویی از بازسازی «هویت شرقی» ارائه می‌دهد که در دل بحران‌های مدرنیته به‌عنوان پاسخی انتقادی به نیهیلیسم غربی و بحران «واردات فرهنگی»، معنا می‌یابد. این الگو نه در بازگشتی ارتجاعی به سنت، بلکه در خلق معانی نو و پیوند با فرآیند جهانی مدرنیته ریشه می‌گیرد. پایان باز رمان در دو سطح تحلیل می‌شود:

۱. در سطح درون‌متنی: ناپدید شدن پیرمرد خنزرنزری و گلدان راغه نمادی از

جست‌وجوی بی‌پایان انسان (بومی - شرقی) برای هویت و معنا است.

۲. در سطح برون‌متنی: این پایان با پروژه زیست‌فلسفی هدایت و نیهیلیسم فعال او ارتباط پیدا می‌کند؛ نیهیلیسمی که در مرگ خودخواسته نویسنده به اوج می‌رسد و به نمادی از تحقق «اراده به قدرت» و جایگاه «نیمچه‌خدایی» بدل می‌شود. «تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید» (هدایت، ۱۳۵۱: ۷۴).

در پایان، این پژوهش نشان داد که رمان «بوف‌کور» نه تنها به عنوان اثری ادبی بی‌بدیل، بلکه به عنوان متنی فلسفی، ظرفیت‌های زیادی برای تحلیل مفاهیم نیهیلیسم و ابرانسان نیچه‌ای فراهم می‌آورد. براساس یافته‌ها، پژوهش‌های آتی می‌توانند تأثیر این مفاهیم را در آثار دیگر هدایت و تعاملات آن‌ها را در فرهنگ‌های مختلف بررسی کنند. این مطالعات می‌توانند با گسترش این مفاهیم در متون فلسفی و ادبی، به توسعه روابط بینارشته‌ای کمک کنند.

منابع و مآخذ:

الف) فارسی (کتاب‌ها)

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه گل محمدی و فتاحی. نشر نی.
۲. آجودانی، ماشاله، (۱۳۸۵)، *هدایت، بوف‌کور و ناسیونالیسم*، لندن، نشر فصل کتاب.
۳. استرن، جوزف پیتز، (۱۳۷۳)، *نیچه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ ۱، تهران، طرح نو.
۴. پاینده، حسین، (۱۳۸۹)، *داستان کوتاه در ایران: داستان‌های مدرن*، تهران، نشر نیلوفر.
۵. پیرسون، انسل کیت، (۱۳۷۵)، *هیچ‌انگار تمام‌عیار*، ترجمه محسن حکیمی، نشر خجسته.
۶. جهانبگلو، رامین. (۱۳۸۸). *مدرن‌ها*. تهران: مرکز.
۷. جمشیدی، اسماعیل، (۱۳۷۶)، *خودکشی هدایت*، تهران، انتشارات زرین.
۸. حقیقی، شاهرخ. (۱۳۷۹). *گذار از مدرنیته (فوکو. لیوتار و دریدا)*. تهران: نشر آگاه.
۹. احمدی، حمید، (۱۳۷۷). *خاطرات بزرگ علوی تهران: دنیای کتاب*.
۱۰. سوفرن، پیر ابر، (۱۳۷۶)، *زرتشت نیچه*، ترجمه بهروز صفدری، تهران، نشر فکر روز.
۱۱. صنعتی، محمد، (۱۳۹۷)، *ساخت‌شکنی روان‌تحلیل‌گرانه بوف‌کور*، چ ۱، تهران، مرکز.
۱۲. غیاثی، محمدتقی، (۱۳۷۷)، *تاویل بوف‌کور: قصه زندگی*، تهران، نشر نیلوفر.
۱۳. کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۸۶)، *درباره بوف‌کور هدایت*، چ ۵، تهران، مرکز.

۱۴. میرعابدینی، حسن، (۱۳۸۰)، *صدسال داستان نویسی ایران*. ج ۲، چ ۲، تهران چشمه.
۱۵. میرسپاسی، علی، (۱۳۸۴)، *تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه توکلیان*. طرح نو.
۱۶. نیچه، ویلهلم فریدریش، (۱۳۷۷)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، آگه.
۱۷.، (۱۴۰۱)، *نیچه، زایش تراژدی* ترجمه رضا ولی یاری. نشر مرکز
۱۸.، (۱۳۸۷)، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه داریوش آشوری. آگه.
۱۹.، (۱۳۸۴ الف)، *انسانی بسیار انسانی*، ترجمه فیروزآبادی. جامی.
۲۰.، (۱۳۸۴ ب)، *آواره و سایه‌اش*، ترجمه عبداللهی، نشر مرکز.
۲۱.، (۱۳۸۱ الف)، *غروب بت‌ها*، ترجمه آشوری، نشر آگه.
۲۲.، (۱۳۸۱ ب)، *انسان مصلوب: آنک انسان*، ترجمه رؤیا منجم. تهران. مس.
۲۳.، (۱۳۷۵)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه آشوری. نشر خوارزمی.
۲۴.، (۱۳۸۲)، *نیست‌نگاری اروپایی*، ترجمه هوشیار و تفنگ‌ساز. پرش.
۲۵.، (۱۳۸۰)، *سپیده‌دمان*، ترجمه علی عبداللهی، تهران، جامی.
۲۶.، (۱۳۹۰)، *فلسفه معرفت و حقیقت*، ترجمه مراد فرهادپور. هرمس.
۲۷. هدایت، صادق، (۱۳۵۱)، *بوف‌کور*، نسخه چاپخانه سپهر (دست‌نویس اصلی).
۲۸. یانگ، جولیان، (۱۴۰۲)، *نیچه زندگی‌نامه فلسفی*، ترجمه محمد دهقان، چ ۱، نشرنی.

*مقالات

۱. بالو، فرزاد، خبازی، مهدی، (۱۳۹۷)، «نیست‌نگاری در آثار نیچه و خیام»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره ۲۳، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۳۵ - ۵۷.
۲. کوشکی، زهرا، خسروی شکیب، محمد و همکاران (۱۳۹۹). «بررسی تطبیقی پوچ‌گرایی در آثار ساموئل بکت و صادق هدایت با تأکید بر رمان‌های مالون می‌میرد و بوف‌کور». *زبان و ادب فارسی (دانشگاه تبریز)*، س ۷۳، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ش ۲۴۱، صص ۱۶۳ - ۱۸۷.

(ب) لاتین

1. Deleuze, G. (2002). *Nietzsche and philosophy* (H. Tomlinson, Trans.). Routledge. (Original work published 1962)

2. Encyclopedia Britannica. (2008). Nihilism. In *Encyclopedia Britannica*. <https://www.britannica.com/topic/nihilism>
3. Özkirimli, U. (2017). *Theories of nationalism: A critical introduction* (3rd ed.). Palgrave Macmillan.
4. Rank, O. (1993). *The trauma of birth* (G. C. Richter, Trans.). Dover Publications. (Original work published 1920)
5. Williams, R. (2012). *Tragedy, recognition, and the death of God*. Oxford University Press.
6. Young, J. (2010). *Nietzsche's philosophy of religion*. Cambridge University Press.

Books (Persian sources) — APA 7 Style (in English transliteration)

1. Abrahamian, E. (2018). *Iran beyn-e do enqelab* (Golmohammadi & Fattahi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney.
2. Ajodani, M. (2006). *Hedayat, Buf-e kur va nasyonalism*. London: Fasl-e Ketab.
3. Stern, J. P. (1994). *Nietzsche* (E. Fooladvand, Trans.). Tehran: Tarh-e No. (Original work published in English)
4. Payandeh, H. (2010). *Dastan-e kutah dar Iran: Dastan-haye modern*. Tehran: Nashr-e Niloufar.
5. Pearson, A. K. (1996). *Hichangare tamamiar* (M. Hakimi, Trans.). Tehran: Khoshgedeh.
6. Jahanbeglou, R. (2009). *Modern-ha*. Tehran: Markaz.
7. Jamshidi, E. (1997). *Khodkushi-ye Hedayat*. Tehran: Zarrin.
8. Haghighi, Sh. (2000). *Gozaar az moderniteh (Foucault, Lyotard va Derrida)*. Tehran: Agah.
9. Ahmadi, H. (1998). *Khatereh-haye Bozorg Alavi*. Tehran: Donyaye Ketab.
10. Souffrant, P. A. (1997). *Zartosht-e Nietzsche* (B. Safdari, Trans.). Tehran: Fekr-e Rouz.
11. San'ati, M. (2018). *Sakht-shekani-ye ravantahlilgaraneh-ye Buf-e kur*. Tehran: Markaz.
12. Ghiyasi, M. T. (1998). *Ta 'vil-e Buf-e kur: Qesse-ye zendegi*. Tehran: Niloufar.
13. Katouzian, M. A. H. (2007). *Darbare-ye Buf-e kur-e Hedayat* (5th ed.). Tehran: Markaz.
14. Mirabedini, H. (2001). *Sad sal dastan-nevisi-ye Iran* (Vols. 1–2, 2nd ed.). Tehran: Cheshmeh.

15. Mirsepassi, A. (2005). *Tamolli dar moderniteh-ye Irani* (Tavakkolian, Trans.). Tehran: Tarh-e No.
16. Nietzsche, F. W. (1998). *Tabarshenasi-ye akhlaq* (D. Ashouri, Trans.). Tehran: Agah.
17. Nietzsche, F. W. (2022). *Zayesh-e trajedi* (R. Valiyari, Trans.). Tehran: Markaz.
18. Nietzsche, F. W. (2008). *Chenin goft Zartosht* (D. Ashouri, Trans.). Tehran: Agah.
19. Nietzsche, F. W. (2005a). *Ensani besyar ensani* (Firoozabadi, Trans.). Tehran: Jami.
20. Nietzsche, F. W. (2005b). *Avareh va sayeh-ash* (A. Abdollahi, Trans.). Tehran: Markaz.
21. Nietzsche, F. W. (2002a). *Ghoroub-e Bot-ha* (D. Ashouri, Trans.). Tehran: Agah.
22. Nietzsche, F. W. (2002b). *Ensan-e maslub: Anke ensan* (R. Monajjem, Trans.). Tehran: Mass.
23. Nietzsche, F. W. (1996). *Farasou-ye nik o bad* (D. Ashouri, Trans.). Tehran: Kharazmi.
24. Nietzsche, F. W. (2003). *Nihilism-e oropaayi* (Houshyar & Tofang-saz, Trans.). Tehran: Porsesh.
25. Nietzsche, F. W. (2001). *Sepide-daman* (A. Abdollahi, Trans.). Tehran: Jami.
26. Nietzsche, F. W. (2011). *Falsafeh-ye ma'refat va haghghat* (M. Farhadpour, Trans.). Tehran: Hermes.
27. Hedayat, S. (1972). *Buf-e kur* (Original handwritten edition). Tehran: Chapkhaneh-ye Sepehr.
28. Young, J. (2023). *Nietzsche: Zendegi-nameh-ye falsafi* (M. Dehghan, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney.

Articles (Persian sources) — APA 7 Style

1. Balu, F., & Khabazi, M. (2018). *Nihilism dar asar-e Nietzsche va Khayyam* [Nihilism in the works of Nietzsche and Khayyam]. *Pazhuhesh-e Adabiyat-e Mo'aser-e Jahan*, 23(1), 35–57.
2. Koushki, Z., Khosravi Shakib, M., & Hamkaran. (2020). *Barrasi-ye tatbighi-ye pooch-garai dar asar-e Samuel Beckett va Sadegh Hedayat ba ta'kid bar roman-haye Malone Mimirad va Buf-e kur* [A comparative study of absurdism in the works of Samuel Beckett and Sadegh Hedayat with emphasis on *Malone Dies* and *The Blind Owl*]. *Zaban va Adab-e Farsi (Daneshgah-e Tabriz)*, 73, 163–187.

English Sources (APA 7 Style)

1. Deleuze, G. (2002). *Nietzsche and philosophy* (H. Tomlinson, Trans.). Routledge. (Original work published 1962)
2. Encyclopedia Britannica. (2008). Nihilism. In *Encyclopedia Britannica*. <https://www.britannica.com/topic/nihilism>
3. Özkirimli, U. (2017). *Theories of nationalism: A critical introduction* (3rd ed.). Palgrave Macmillan.
4. Rank, O. (1993). *The trauma of birth* (G. C. Richter, Trans.). Dover Publications. (Original work published 1920)
5. Williams, R. (2012). *Tragedy, recognition, and the death of God*. Oxford University Press.
6. Young, J. (2010). *Nietzsche's philosophy of religion*. Cambridge University Press.